بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 06/11/93

جلسه 1103

بحث در آخرین مانع از موانع خاصه در اقل و اکثر ارتباطی بود که مانع بود از جریان برائت از وجوب اکثر، این مانع اخیر در واجب ارتباطی تعبدی هست که نیاز به قصد قربت دارد، توضیح این مانع این است که گفته می شود مثلا در دوران امر بین وجوب نماز لابشرط از سوره و وجوب نماز با سوره ابتدائا که حساب می کنیم می بینیم اگر نماز لابشرط از سوره واجب باشد در آن توسعه بر مکلف هست تضییقی بر مکلف نیست، لذا برائت از وجوب نماز با سوره جاری می شود که موجب تضییق بر مکلف بود، و این برائت معارض ندارد، و لکن اگر نماز لابشرط از سوره واجب باشد می شود از یک حیث آن را موجب تضییق بدانیم، آن حیث که موجب تضییق هست این است که من اگر نماز با سوره بخوانم به نحو تقیید، یعنی من قصد امتثالم مقید باشد به اینکه وجوب شرعی تعلق گرفته باشد به نماز با سوره، و اگر وجوب شرعی تعلق نگرفته باشد به نماز با سوره من قصد امتثال این امر را ندارم، که به این می گویند تقیید.

تقیید به نظر بسیاری از فقهاء از جمله صاحب عروه موجب می شود که اگر آن قید که قصد امتثال بر او معلق شده بود آن قید اگر واقعا منتفی باشد عبادت ما دچار مشکل می شود، مثال می زنند می گویند اگر شما فکر می کردید نماز قضاء مادر بر شما واجب است نماز قضاء مادر را بجا آوردید بعد کشف شد که نماز قضاء مادر واجب نیست بر ولد اکبر، این نماز صحیح و مجزی است از مادر شما، ولی به شرطی که به نحو تقیید نباشد بلکه به نحو خطاء در تطبیق باشد، یعنی شما اینطور نباشد که قصد امتثالتان معلق باشد بر اینکه واجب باشد قضاء نماز مادر، و الا اگر به نحو تقیید باشد و بعد کشف بشود که قضاء نماز مادر واجب نبود بلکه مستحب بود صاحب عروه می گوید که این نماز باطل است.

اگر این مبنا که مبنای مشهور است را انتخاب کنیم که علم اجمالی منجز در اقل و اکثر ارتباطی در تعبدیات شکل می گیرد، در همین نماز که نمی دانیم نماز با سوره واجب است یا نماز لابشرط از سوره علم اجمالی پیدا می کنیم که یا بر ما واجب است نماز با سوره و یا اگر ما نماز بخوانیم با سوره و لکن مقید کنیم قصد امتثال را به اینکه اگر نماز با سوره واجب باشد من قصد امتثال امر خدا را دارم و الا قصد امتثال امر خدا را ندارم، آنوقت این نماز باطل می شود، پس ما علم اجمالی داریم که یا نماز با سوره واجب است که باید نماز با سوره بخوانیم و یا نماز با سوره واجب نیست پس تقیید قصد امتثال به وجوب نماز با سوره مبطل نماز هست، و این علم اجمالی منجز است.

تقیید سه معنا دارد:

معنای اول تقیید: یک معنا آنی است که ظاهر کلام صاحب عروه است که به معنای انحصار داعی است، در همین مثال قضاء نماز مادر تطبیق کنیم، شما یک وقت اگر می فهمیدید نماز قضاء مادر واجب نیست بلکه مستحب هست نماز مادر را قضاء نمی کردید، داعی شما بر قضاء نماز مادر منحصر است به اعتقاد وجوب آن، اگر مستحب بود این کار را نمی کردید، صاحب عروه این را به معنای تقیید می گیرد، در مقابل خطاء در تطبیق که داعی شما بر قضاء نماز مادر منحصر نیست به فرض وجوب آن بلکه اگر مستحب بود هم قضاء می کردید این قدر شما به مادرتان علاقه دارید، و لکن چون فکر می کردید قضاء نماز مادر واجب است قصد وجوب کردید اگر می فهمیدید مستحب است قصد استحباب می کردید، این معنای اول برای تقیید که انحصار داعی است.

اقول: این معنا به نظر ما هیچ مشکلی ایجاد نمی کند در صحت عبادت، زیرا من در این حال که توهم می کنم وجوب قضاء نماز مادر را به خاطر خدا و به محرک الهی قضاء کردم نماز او را، درست است که اگر می فهمیدم واجب نیست قضاء نمی کردم، اما الآن که فکر می کردم واجب است بخاطر خدا نماز مادر را قضاء کردم، این تقیید منافات با قصد قربت ندارد، انحصار داعی است که اگر می فهمیدم مستحب است این کار را نمی کردم و لکن چون فکر می کردم واجب است این کار را کردم بخاطر چه کسی؟ بخاطر خدا، همین قصد قربت است، و لذا تقیید به این معنای اول مخل به صحت عبادت نیست.

و لذا اینکه در بحوث می گوید که ما تقیید را مخل به صحت عبادت نمی دانیم مقصودشان همین معنای اول هست که ما هم مخل نمی دانیم به صحت عبادت، لذا اگر تقیید به این معنا باشد ما به راحتی از این مانع اخیر جواب می دهیم که به نظر ما این تقیید مضر به صحت عبادت نیست پس علم اجمالی منجز تشکیل نمی شود، مخصوصا که در ما نحن فیه بحث جهل مرکب نیست، مثل مسأله قضاء نماز مادر نیست که ولد اکبر جهل مرکب داشت فکر می کرد قضاء نماز او واجب است قضاء کرد نماز مادر را بعد فهمید مستحب است، در ما نحن فیه مکلف شاک است که آیا نماز با سوره واجب است یا نماز لابشرط از سوره، طبیعی است که در همین فرض شک محرک الهی دارد که نماز با سوره بخواند، ولو اگر می فهمید نماز لابشرط از سوره واجب است ممکن بود نماز نخواند، اینکه مهم نیست.

معنای دوم تقیید: تعلیق قصد عنوان نماز است، چون نماز عنوان قصدی است، شخصی که به شکل نمازگزار رکوع و سجود می کند که این نماز نمی خواند، نماز عنوان قصدی است، و لذا معنای دوم تقیید این است که بگوید من قصد عنوان نماز را معلق می کنم بر اینکه نماز با سوره واجب باشد، اگر نماز با سوره واجب است من قصد می کنم نماز بخوانم، و الا من قصد نماز ندارم یعنی قصد ندارم که این حرکات و سکناتم نماز باشد، مثل اینکه شما اداء دین را که عنوان قصدی است معلق کنید بر یک امری، بگوئید اگر دین حالّ است من قصد اداء دین دارم، یک میلیون تومان به زید می دهید اما قصد اداء دین مطلق نمی کنید بلکه می گوئید اگر دین من به تو حالّ است قصد اداء دین دارم، بعد که یک میلیون را به او دادید یادتان می آید که یک ماه وقت دارید می گوئید آقای زید بیا این یک میلیون را به من پس بده زید می گوید شما به من بدهکار بودید اداء دین کردید، می گوئید من قصد اداء دین معلقا کردم نه منجزا، معلق بر اینکه این دین حالّ باشد الآن فهمیدم این دین حالّ نبود پس اداء دین من واقع نشد، اینجا هم کسی بگوید عنوان صلاة عنوان قصدی است، اگر من معلق کنم قصد عنوان صلاة را بر اینکه نماز با سوره واجب باشد و واقعا نماز با سوره واجب نباشد خوب من قصد عنوان نماز در این فرض نکرده ام، آنوقت علم اجمالی منجز تشکیل می شود در این فرض که یا نماز با سوره واجب است پس باید نماز با سوره بخوانیم یا نماز لابشرط از سوره اگر واجب باشد این واجب مشروط است شرطش این است که قصد عنوان نماز را معلق نکنیم بر وجوب نماز با سوره، و الا نماز ما باطل می شود، این علم اجمالی بالوجدان هست و همه ما این علم اجمالی را داریم.

بله! این تقیید به معنای تعلیق عنوان نماز داعی نوعی بر ارتکابش نیست، خروج از محل ابتلاء به معنای اینکه داعی نوعی به ارتکاب آن نیست در این مورد منطبق هست، ولی ما قبلا گفته ایم که خروج از محل ابتلاء به معنای خروج از قدرت مکلف مانع از تنجیز علم اجمالی است نه اینکه داعی نوعی به ارتکاب آن نباشد، علم اجمالی داریم که یا این آب بدبو نجس است یا آن آب خوشبو، داعی نوعی نداریم به شرب آب بدبو و لکن این منشأ نمی شود که علم اجمالی به نجاست احد المائین منجز نباشد.

معنای سوم تقیید: تعلیق قصد قربت است، ما در بحث تعبدی و توصلی یک بحثی را مطرح کردیم، و آن این بود که آیا قصد قربت فقط همین است که محرک تکوینی ما محرک الهی باشد، یا نیاز داریم که بناء انشائی قلبی هم داشته باشیم بر قصد قربت، توضیح ذلک:

مولا به عبدش گفته که آب بیاور، خوب این عبد نمی داند که مولا آب می خواهد خودش بخورد یا آب می خواهد بدهد به زید که زید رقیب این عبد است و عبد از او خوشش نمی آید، این عبد می گوید مولا من می روم آب می آورم ولی قصد می کنم امتثال امر تو را اگر آب برای خودت می خواهی، اگر آب می خواهی بدهی به این زید اصلا قصد امتثال امر تو را ندارم، ولی حالا چون نمی دانم آب برای خودت می خواهی یا برای زید می روم آب می آورم، این عبد می رود آب می آورد مولا هم آب را می دهد به زید، این عبد می گوید مولا من در این فرضی که آب را می دهی به زید اصلا هیچ قصد امتثال امر تو را ندارم و نداشتم، آنهایی که می گویند قصد قربت این است که محرک تکوینی عبد نحو العمل امر مولا باشد اینجا محرک تکوینیِ این عبد امر مولا بود، و الا اگر امر مولا نبود که می رفت می خوابید، اما اگر بگوئیم علاوه بر اینکه محرک تکوینی عبد امر مولا باشد علاوه بر این باید این عبد قصد امتثالش را انشاء نکند که معلق هست بر یک شیئی که آن شئ واقعا موجود نیست، قصد امتثالش را معلق نکند بر اینکه مولا برای خودش آب بخواهد، وقتی قصد امتثالش را معلق می کند یعنی در بناء قلبی انشائی معلق می کند قصد امتثال را بر اینکه مولا برای خودش آب بخواهد و فرض این است که مولا برای خودش آب نمی خواهد عقلاء در اینجا می گویند در این عمل قصد قربت نیست، یعنی لم یأت العبد بهذا الفعل لاجل المولا، یعنی در این فرض که مولا آب را برای زید می خواهد خود عبد گفته مولا اگر آب را برای زید می خواهی من اصلا قصد ندارم گوش به حرف تو بدهم، ممکن است بگوئیم عقلاء صادق نمی دانند در این فرض که أتی العبد الماء لاجل المولا.

اگر این را بگوئیم باز اینجا علم اجمالی منجز به این شکل تشکیل می شود که یا نماز با سوره واجب است پس باید نماز با سوره بخوانیم یا اگر نماز با سوره واجب نباشد پس ما قصد امتثالمان را و بناء بر امتثالمان را نسبت به امر مولا نباید معلق کنیم بر وجوب سوره، چون می شود تعلیق قصد امتثال بر امری که موجود نیست، و این مخل به قصد امتثال است عقلاءا.

یک مثال بزنم، مرجع شما احتیاط واجب می کند که اگر یک فامیل دور مثل پسر عموی شما که شما طبقه سوم از ورّاث او هستید فوت بکند وارثش هم شما هستید بعضی ها احتیاط می کنند که یقضی عنه اولی الناس بمیراثه بر شما منطبق است، چیزی هم ارث نگذاشته برای شما جز سی سال نماز و روزه قضاء، شما هم احتیاط می کنید اما می خواهید در آن دنیا خیری به پسر عمو نرسد، می گوید خدا این مرجع ما احتیاط واجب کرده من از جهنم می ترسم اما هیچ دلم هم نمی خواهد خیری به این پسر عموی بی خیرم برسد اگر واجب کردی قضاء نمازهای پسر عمو را بر من طبق این احتیاط واجب مرجع من می خواهم گوش به حرفت بدهم و بخاطر تو این نمازها را قضاء می کنم، اگر واجب نکردی ابدا قصد امتثال امر تو را ندارم نمی خواهم به حرف تو گوش بدهم، می گویند پس چرا بلند شدی نماز قضاهای پسر عمو را می خوانی؟ می گوید از ترس جهنم، می ترسم روز قیامت آن پسر عمو معذور بوده یا عفوش کنند بگویند شیعه علی بوده حالا نمازش قضاء شده عفوش کنند او را ببرند بهشت اما مرا ببرند جهنم بخاطر اینکه به وظیفه ام عمل نکرده ام، اینکه دیگر بدتر می شود، من فقط از ترس جهنم می خوانم و الا هیچ دلم نمی خواهد به پسر عمویم خیری برسد، خوب شما در اینجا قصد امتثال را معلق می کنید، می گوئید خدایا اگر واجب کردی قضاء نمازهای این پسر عمویم را بر من قصد این را دارم که گوش به حرف تو بدهم و الا هیچ قصد ندارم گوش به حرف تو بدهم اصلا نمی خواهم گوش به حرف تو بدهم، شبهه این است که ما در ذهنمان این است که عقلاء نمی گویند اگر شما این نمازها را قضاء کردید و فی علم الله نمازهای پسر عمو قضائش بر شما واجب نبود بلکه مستحب بود و خودت هم گفتی که اگر مستحب بود من هیچ قصد ندارم گوش به حرف خدا بدهم در این استحباب قضاء نمازهای پسر عمو عقلاء نمی گویند شما در این حال بخاطر خدا نمازها را قضاء کردید، اگر این شبهه درست باشد که به نظر ما درست هست ولو جای بحث دارد که کسی بگوید من در این حال محرک تکوینی ام به سمت عمل خوف از خداست پس قصد قربت محقق شد، اگر واجب هم نباشد قضاء نمازهای آن پسر عمو اما نمازهای او قضاء شد و او برئ الذمه شد هر چی هم دل من می سوزد بسوزد، بنا بر اینکه غیر از محرکیت تکوینیه خدا در قصد قربت چیز دیگری هم شرط باشد و آن اینکه من معلق نکنم قصد امتثالم را بر یک امری که معدوم هست، بنا بر این مبنا یک علم اجمالی منجز تشکیل می شود که یا نماز با سوره واجب است باید نماز با سوره بخوانیم، یا نماز با سوره واجب نیست اگر نماز با سوره واجب نباشد آنوقت من قصد امتثالم را معلق کنم بر وجوب نماز با سوره، یعنی قصد امتثال را معلق کردم بر شیئی که موجود نیست، و این می شود مخل به قصد قربت.

اقول: جواب از این اشکال این است که ما بگوئیم این علم اجمالی منحل است، زیرا فرض این است که من شک دارم در وجوب نماز با سوره، اگر من قصد امتثال را مقید کنم بر وجوب نماز با سوره خوب قاعده اشتغال جاری می شود، می گویند تو که شک داری در وجوب نماز با سوره مقید کردی قصد امتثال را به وجوب نماز با سوره تا احراز نکنی وجوب نماز با سوره را پس احراز نمی شود که قصد قربت کرده ای، احراز نمی کنی که قصد عنوان نماز کرده ای، قاعده اشتغال جاری  می شود، وقتی قاعده اشتغال جاری شد یک طرف علم اجمالی مجرای قاعده اشتغال است، این علم اجمالی که منجز نیست، طبق این معنای دوم و سوم بلکه طبق معنای اول که صاحب عروه می کرد در ما نحن فیه مشکلی ایجاد نمی شود، چون در ما نحن فیه فرض این است من که مقید می کنم قصد امتثال را به وجود امر به نماز با سوره تا احراز نکنم وجود امر به نماز با سوره را خوب احراز نمی کنم که قصد قربت از من متمشی شده، چون قصد قربتم را معلق کرده ام بر قیدی که مشکوک الحصول است بلکه استصحاب نفی می کند وجود امر به نماز با سوره را، قاعده اشتغال و استصحاب می گوید این نماز به درد نمی خورد، نماز خوانده ای با تقیید قصد قربت به اینکه اگر نماز با سوره واجب باشد من قصد عنوان نماز دارم و قصد امتثال دارم، خوب شما معلق کردی قصد عنوان صلاة را و قصد امتثال را بر یک قیدی که مشکوک الحصول است و شک داری در صحت این نمازت، و این موجب انحلال علم اجمالی است، اصل برائت از وجوب نماز با سوره جاری می شود بلا معارض.

هذا تمام الکلام فی موانع البراءة عن الاقل و الاکثر الارتباطی.

مطلب: یک مطلبی مرحوم آقای خوئی در زکات فطره دارد، فرموده من در اقل و اکثر ارتباطی برائت از وجوب اکثر را قبول دارم، ولی یک شرط دارد، شرطش این است که مثل بحث زکات فطره نباشد، چطور؟ ما در زکات فطره شک می کنیم آیا مشروط است صحت اداء زکات فطره به اینکه بعد از اذان صبح روز عید باشد یا نه از غروب آفتاب شب عید هم صحیح است اداء زکات فطره، حالا آقای خوئی که می گوید ما دلیل داریم از اول ماه رمضان صحیح است اداء زکات فطره، ولی به عنوان اصل عملی بنا بر نظر مشهور که می گویند زکات فطره ادائش در ماه رمضان صحیح نیست بلکه باید قرض بدهیم به فقیر، بعد از اینکه عید فطر شد احتساب کنیم او را نزد خودمان به عنوان زکات فطره، و اگر می خواهیم قرض بدهیم به فقیر باید به او بگوئیم که به او قرض می دهیم نه اینکه او فکر کند به او بخشیده ایم، باید بگوئیم به تو قرض می دهیم بعد از عید فطر احتساب کنیم او را به عنوان زکات فطره، بنا بر نظر مشهور ایشان این مطلب را فرموده، فرموده یک وقت برائت جاری نکنید برای ما همان شب عید فطر بروید زکات فطره بدهید بگوئید اصل برائت جاری است از تقیّد زکات فطره به اینکه بعد از اذان صبح روز عید فطر باشد، نخیر! استصحاب عدم وجوب زکات فطره تا اذان صبح ثابت می کند که شرط وجوب زکات فطره طلوع فجر روز عید است، استصحاب می گوید قبل از طلوع فجر واجب نیست زکات فطره، پس از اذان صبح در روز عید فطر وجوب زکات فطره می آید، شرط وجوب هم لبّاً شرط واجب است، نمی شود شرط وجوبی داشته باشیم که لبّاً شرط واجب نباشد، همان استطاعتی که شرط وجوب حج است شرط واجب هم هست دیگر، لذا حج بدون استطاعت صحیح نیست، شرط وجوب شرط واجب هم هست لبّاً، استصحاب وقتی گفت که وجوب زکات فطره در شب عید فطر نیست بلکه از اذان صبح به بعد وجوب زکات فطره هست این می شود شرط الوجوب، و شرط الوجوب شرط الواجب هم هست لبّاً، لذا طبق مسلک مشهور شب عید بخواهی زکات فطره بدهی مجزی نیست، اینجا جای اصل برائت از وجوب اکثر نیست که اصل برائت جاری کنی از تقید زکات فطره به اینکه حتما باید بعد از اذان صبح روز عید فطر باشد این جاری نیست.

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است، زیرا یک وقت اماره داریم بر اینکه طلوع فجر شرط الوجوب زکات فطره است، اما یک موقع استصحاب نفی می کند وجوب اداء زکات فطره را قبل از اذان صبح روز عید فطر، خوب این اصل مثبت می شود که شما جاری کردید، استصحاب می کنیم وجوب قبل از اذان صبح نبود پس اذان صبح شرط الوجوب است پس شرط الواجب است، خوب از آقای خوئی خریط صناعت اصول انتظار نیست اینجور اصل جاری کردن، خوب این اصل مثبت است، و لذا به نظر می رسد که اینجا هم مشکلی نداریم و برائت جاری می کنیم از تقید زکات فطره به اینکه باید بعد از طلوع فجر باشد، همان شب عید فطر می توانیم برویم زکات فطره را اداء کنیم، هذا تمام الکلام فی الاقل و الاکثر الارتباطی فی الاجزاء.

دو نکته از این بحث باقی مانده که مطرح می کنیم:

نکته اول: اینکه ممکن است کسی بگوید برائت از وجوب اکثر فی حد نفسه جاری است، اما استصحاب بقاء جامعِ وجوب حاکم است، ما بعد از اینکه نماز خواندیم بدون سوره استصحاب می گوید هنوز وجوب نماز باقی است، اگر وجوب نماز رفته بود روی نماز لابشرط از سوره سقط یقینا، اگر رفته بود روی نماز با سوره فهو باق یقینا، می شود استصحاب کلی قسم ثانی، چطور شما در استصحاب کلی قسم ثانی استصحاب می کنید بقاء کلی را، مثلا شخصی وضوء داشت بلل مشتبهی از او خارج شد مردد بین بول و منی رفت وضوء گرفت، خوب این کافی نیست، چون استصحاب بقاء کلی حدث باقی است، بله اگر آن حدث حدث اصغر بود فقد ارتفع یقینا بالوضوء ولی اگر حدث اکبر بود فهو باق یقینا، خوب استصحاب کلی حدث جاری می شود و مقدم هست بر برائت از وجوب غسل جنابت، چون استصحاب کلی حدث اصل حاکم است بر برائت، اینجا هم استصحاب بقاء کلی وجوب مردد بین اقل و اکثر بعد از اینکه ما اتیان به اقل کردیم این حاکم است بر برائت از وجوب اکثر، این اشکال، ببینیم چه جوابی از این اشکال می توانیم بدهیم.